

و خداوند عشق را آفرید

فاطمه علیباز

نشر پیکان

تهران ، ۱۳۹۰

سرشناسه:	علیپاز، فاطمه
عنوان و نام پدیدآور:	و خداوند عشق را آفرید / فاطمه علیپاز.
مشخصات نشر:	تهران: پیکان، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری:	۱۹۷ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک:	978-964-328-724-5
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۹ و ۳ و ۹۵۵۲ / J ۸۱۵۱ PIR
رده‌بندی دیویی:	۸۱۳/۶۲ فا
شماره کتابشناسی ملی:	۲۲۳۰۶۱۸



و خداوند عشق را آفرید

فاطمه علیپاز

Samira_Samii@yahoo.com

ویراستار: سمیرا نجده‌سمیمی

آماده‌سازی و اجرا: دایره تولید نشر پیکان، فهیمه محبی‌زنگنه

ناظر فنی چاپ: هومن علمی‌کتابفروش

حروفچین و صفحه‌آرا: مهین ولوی

طراح جلد: علی سلیمی خلیق

لبنوگرافی: صحیفه نور

چاپ و صحافی: چاپخانه نشر پیکان

نویت چاپ: اول، ۱۳۹۰

تیراژ: ۲۰۰۰

بها: ۲۴۰۰ تومان

حق چاپ و نشر این اثر برای نشر پیکان محفوظ است.

دفتر نشر و پخش: ابتدای خیابان پاسداران، گل‌نی، ناطق‌نووی (زمرده بن‌بست طلایی، پلاک ۴

تلفن و دورنگار: ۲۲۸۷۳۱۳۸ (۴ خط)

www.paykanpress.ir

مقدمه

در دنیای بزرگ خدا هر چه می بینم همه شور است و عشق. و زندگی، این زیارت همیشگی، معمای پیچیده و تداوم و پیشرفتی تدریجی، ما را به زیستن فرامی خواند. اگر چه همواره می اندیشیم برای ساختن آینده ای روشن، فراموشی خاطرات تلخ گذشته ضروری است، غافل از آنیم که همان وقایع ناگوار عبرت آموز و زمینه ساز موفقیت های آتی ما می شود و این در حالی است که زیبایی زندگی در اوج غم و حرمان، پشت هاله های تردید، در سراسیمی مرگ و نیستی، در بجاده های انتظار و در بهت و ناباوری جدایی از عزیزان و تعلقات دنیوی شکل می گیرد.

زندگی با عشق آغاز می گردد. عشق به زیستن و تلاش هر چه بیشتر برای رسیدن به آمال و آرزوهای انسانی یا شیطانی. برگی که از شاخه فرومی افتد به عشق وصال خاک از جایگاه مهربانش جدا می شود و رقصان و فریبنده خود را به زمین می رساند. مرگ و فنا شدن را نمی بیند و در پیوند با خاک دوباره به وصال می رسد. و باران؛ از عرش آسمان ها با تمام زیبایی اش دل می کند و بی محابا فرومی ریزد و زمین را عاشقانه می بوسد و خاک نیز مستانه او را در آغوش می کشد تا با او درآمیزد و از این آمیزش

مهربانانه، نهال دوستی و عشق سرسبز شود.

و انسان؛ در اوج غرور با نگاهی دل می سپارد و آن همه خودپسندی و جبروت را یکباره با لرزش کوچکی از دل فراموش می کند و همه چیز را وامی نهد و با همه سختی ها می جنگد تا به معشوق برسد و دیگر هیچ... او دیگر از زندگی پر است و عشقش حتی با رؤیاهایش آمیخته شده است. عشق، این نور خدا، هرگز ناگفته نمی ماند، چونان که نسیم نیز خاموش و بی صداست اما دست نوازشش غوغایی در درون دارد و صدای زیانش ناگفته فریاد می زند.

و ماییم که باید بخواهیم و برای پرستش و عشق ورزیدن تلاش کنیم چرا که زندگی همواره زیباست. عشق جریان دارد، اندکی نفس کافی است. این روایت را به کسانی تقدیم می کنم که با همه سعی و تلاش بر این باور و یقین بوده اند که عشق و امید تار و پود و شیرازه اصلی زندگی را شکل داده است، و با همین استدلال به مافیز محبت را آموختند و جوانه آن را در قلب و جان ما بارور ساختند.